

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اگر ما تاریخ ائمه علیهم السلام را مشاهده کنیم می بینیم که در زمان امام، قبائل و فئاة مختلفی بودند که اینها مخالف با امام بودند، حتی برای ولایت هم جلساتی تشکیل می دادند و مردم را [گمراه] می کردند، یعنی خلاصه بر طبق آداب خودشان و آن نحوه تفکر باطل، با مردم صحبت می کردند و به مردم [خط مشی می دادند] و ما در روایتی از روایات نداریم که ائمه حکم به قتل آنها کرده باشند یا اینکه فرموده باشند من باب مثال اینها واجب القتل هستند اما چون زمان تقیه هست بایستی که رعایت آنها را کرد. یا فرض کنید که آن شخص از شام می آید و امام موسی بن جعفر علیه السلام را در مدینه سب می کند و اصحاب می خواهند بلند شوند و معترض او بشوند، حضرت آنها را نهی می کند و بالسان خیلی ملایم آنها را امر به سکوت می کند و با او صحبت می کند و او را از محبت خودش قرار می دهد.

من حیث المجموع ما در زمان ائمه اگر بخواهیم نگاه بکنیم می بینیم که روش و دیدن ائمه حکم به ارتداد مخالفین نبوده. در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام افراد می آمدند و به امیرالمؤمنین اعتراض می کردند که یا علی اینجا چیز شده! حتی در یک مورد خاص مثلاً می گوید کفر واللّه الرجل! نسبت به حضرت، اما امیرالمؤمنین اصلاً اقدامی نمی کند و او را خلاصه...، دیگر شما سبّی که بالاتر از این سراغ ندارید که طرف بیاید بگوید کفر واللّه الرجل! در حالی که شخص به واسطه سبّ مرتد است دیگر. از مجموع مطالب گذشته، ما سه مطلب را نتیجه گیری می کنیم:

مطلب اول اینکه نفس بیان و نفس اعتقاد حکمی که مخالف با ضروری دین است، نفس بیان این مسأله، موجب ارتداد نیست زیرا ضروری دین ممکن است از باب استدلال و از باب فتوای خاص، کم کم ضروری دین شده باشد و ما نمی توانیم صرفاً کسی را که مخالف با ضروری از ضروریات دین است مرتد بدانیم، لعل این که واقعاً نظر فقهی و اجتهادی این شخص نسبت به این ضروری از ضروریات دین این طور است و این مسأله موجب ارتداد نیست. این یک مطلب.

مطلب دیگری که در اینجا مورد بحث است این است که ممکن است از روی جهالت، یک فرد منکر ضروری از ضروریات دین بشود و عناد و قصد و غرض روی این مسأله ندارد. وقتی که غرض و عنادی ندارد حکم به ارتداد کردن در اینجا خطا است به جهت این که آنچه که ما از ارتداد استفاده می‌کنیم این است که شخص برگردد و از عقاید خودش دست بردارد در حالی که ممکن است این شخص در تحت تربیت و تعلیم غیر صحیحی قرار گرفته حالا نه اینکه واقعاً قصد برگشتن دارد، قصد ندارد که برگردد، اعتقادش این طور شده، معلم برایش این طور بیان کرده، استاد برایش این طور بیان کرده، و بر طبق ادله، فرض کنید که به خاطر شبهه‌ای از شبهات، نظرش برگشته. چطور این که خیلی‌ها الان نسبت به قرآن...

... فرض کنید که قرآن مربوط به زمان سابق است، چون ما در قرآن محکم و متشابه داریم پس بنابراین ظهورات خود محکومات هم مربوط به زمان مخاطبین بالتخاطب و مشافهین بالتخاطب هست پس بنابراین این برای ما حجیت ندارد. این هم یکی از مسائلی است که امروزه مطرح است و اینها هم غرضی ندارند و این مطلب را خب بعضی‌ها به نحو دیگری هم مطرح می‌کنند، فرض کنید که می‌گویند معجزه آن معجزه‌ای است که برای همه افراد باشد، الان این قرآن دیگر برای ما معجزه نیست، قرآن فرض کنید که برای زمان سابق معجزه بوده اما برای ما معجزه نیست، ما فارسی زبان هستیم، ما فرض کنید که انگلیسی زبان هستیم لعل اینکه اگر این قرآن انگلیسی بود ما هم می‌توانستیم مثل این قرآن بیاوریم، این که الان قرآن به این شکل است، اینکه معجزه باید معجزه پایدار باشد الان برای ما این قرآن، دیگر معجزه به حساب نمی‌آید.

خب باید برای اینها توضیح داد که لازم نیست معجزه یک معجزه پایدار...، معجزه پایدار به این معنا است که این قرآن در خود زمان نزول با وجود این همه افرادی که در آن موقع از شعراء و ادباء و امثال ذلک بودند نتوانستند [مثل این قرآن را] بیاورند. این یکی.

مسأله دیگر اینکه حتی در این زمان هم آیاتی که در قرآن هست، آنها به واسطه مراتبی که دارد کسی نمی‌تواند مثل آنها را بیاورد، نه از نقطه نظر ادبی، و اعجاز از این نقطه نظر برای یک شخصی ممکن است مشتبه شده باشد.

مسأله اول این است که شخص ممکن است که بواسطه عناد، انکار یک مطلبی را نکند و این شخص بواسطه این [انکار بدون عناد] مرتد نمی‌شود، بلکه باید او را متنبه و متذکر کرد.

مسأله دیگر که در اینجا مطرح شده این است که اختیار انسان در بیان مسائل در محدوده‌ای

است عقلاً و شرعاً - همان طور که عرض شد - که منافی با اختیار و منافی با مصالح افراد دیگر نباشد. اگر منافات با آنها داشته باشد در این صورت این اختیار را عقل و شرع از انسان سلب می کند و دائره ابراز مطالب مخالف در محدوده عناد و غرض و عدم عناد و عدم غرض در اینجا لحاظ می شود. شخصی که بنای بر عناد ندارد این از کیفیت حالش پیدا است که آیا این، معاند هست یا معاند نیست. و لذا ما نمی توانیم به کسی که صرفاً طرح یک مسأله خلافی را می کند، حکم به عناد و اینها بکنیم بلکه بایستی که ما نسبت به این گونه افراد، مطلب را ماوراء این [طرح مسئله خلاف]، مورد دقت قرار بدهیم. این هم یک مطلب.

مسأله دیگری که در اینجا هست این است که اگر ما بگوییم که طرح یک حکم مخالف، این موجب فساد و افساد خواهد بود بدون توجه به جنبه عناد و عدم عناد، لازمه این مسأله این است که ما از طرح هر مسأله فقهی و اعتقادی، به صرف فساد و اختلاف در جامعه، بخواهیم جلوگیری بکنیم، و این مخالف با اسلام و نظرات اسلام است که طرح بحث را نسبت به قضایا و مسائل، باز گذاشته است، و [مخالف است با آیاتی که] می گوید ... **فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿الزمر، ۱۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ... ﴿الزمر، ۱۸﴾** یا اینکه **وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿یونس، ۳۶﴾** و **وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ﴿النجم، ۲۸﴾** و همین طور آیاتی که دلالت بر [مذمت] تقلید می کند **قَالُوا أَوْ جِنْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذْرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا... ﴿الأعراف، ۷۰﴾ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَ تَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا... ﴿هود، ۶۲﴾ قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَ صَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا... ﴿هود، ۸۷﴾ قَالَتْ كَيْ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ... ﴿هود، ۱۰۹﴾ [و همین طور] آیاتی که دلالت بر تدبیر می کند **أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿النساء، ۸۲﴾** [و همین طور] آیاتی که دلالت بر تدبیر در خلقت آسمان و زمین می کند، **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿آل عمران، ۱۹۰﴾ ... وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا... ﴿آل عمران، ۱۹۱﴾** **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ... لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿البقرة، ۱۶۴﴾** **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿آل عمران، ۱۹۰﴾** **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ... ﴿الأنعام، ۱﴾ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ... ﴿الأنعام، ۷۳﴾** **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ****

أَيَّامٍ... ﴿الأعراف، ٥٤﴾ إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ... أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿يونس، ٣﴾ إِنَّ فِي إِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴿يونس، ٦﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ... ﴿هود، ٧﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ... ﴿إبراهيم، ١٩﴾ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ... ﴿إبراهيم، ٣٢﴾ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ... ﴿الحجر، ٨٥﴾ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿النحل، ٣﴾ تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى ﴿طه، ٤﴾ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ ﴿الأنبياء، ١٦﴾ وَ لئن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ... ﴿العنكبوت، ٦١﴾ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ... ﴿الروم، ٨﴾ [و همین طور] آیاتی که دلالت بر اولوالالباب و [ترغیب به] تفکر و [شرافت داشتن علم] می کند... وَ مَا يَذَكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿البقرة، ٢٦٩﴾... وَ مَا يَذَكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿آل عمران، ٧﴾... وَ لِيَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿إبراهيم، ٥٢﴾ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿ص، ٢٩﴾... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿الزمر، ٩﴾ در تمام این آیات، همه امر به فحص و دقت و بحث نسبت به کلیه مسائل شده. این نیست که فرض بکنید که ما هر مطلبی را به صرف این که مخالف با عقیده بعضی هست، این را مخالف با امنیت و جهات اجتماعی بدانیم و از بحث و امثال ذلك ما در اینجا بخواهیم صرف نظر بکنیم. این هم یک از آن مطالبی که در این مجموعه باید مورد دقت قرار بگیرد.

یکی از مطالبی که در اینجا باید مورد دقت قرار بگیرد این است که در مسأله ارتداد و ترتب احکامی که این احکام مترتب بر ارتداد هستند، همان طوری که از لا به لای صحبتها تا بحال استفاده شد، [این مطلب بدست می آید که] ارتداد این است که شخص به واسطه عناد و غرضی که دارد از دین برگردد و منکر دین که بالمآل منکر رسالت و بعثت پیغمبر است بشود، به این می گویند ارتداد.

این ارتداد دو جنبه پیدا می کند:

یکی جنبه اثباتی، یکی هم جنبه ثبوتی.

از نقطه نظر جنبه ثبوتی تمام احکامی که بر مرتد هست آن احکام نسبت به مرتد ثبوتی بار می شود. یعنی فرض بکنید که اگر یک نفر مرتد باشد و شما مطلع باشید که این عملاً و عناداً و عن غرض، این اصلاً از دین برگشته و منکر خدا و پیغمبر شده، این را شما می دانید. زن این شخص باید

از او جدا بشود، بین زوج و زوجه افتراق حاصل می‌شود، اموال او تقسیم می‌شود- اینها مقام ثبوتی است- قتل برای او واجب می‌شود و در این حرفی نیست اما صحبت در این است که در مقام اثباتی، از نظر حکومت اسلامی چه موقع این مستوجب قتل می‌شود در مقام اثبات؟ وقتی که عناداً و چهاراً بیاید اعلان به ارتداد بکند و عملی را انجام بدهد که آن عمل [انکار ضروری از ضروریات دین باشد]. این در اینجا در این نقطه به خصوص، جنبه افساد در اینجا به خود می‌گیرد. مثل اینکه فرض بکنید اگر شخصی در منزل خودش خمر بخورد بر او حد بار نمی‌شود اما اگر خمر در مقام اثبات بیاید اظهار بشود این در اینجا حد بر او بار می‌شود. اگر کسی در منزلش روزه بخورد حد بار نمی‌شود. بینة و بین الله خدا خودش می‌داند با او چه کار بکند. اما اگر این افطار صوم در ملاء عام باشد حد بر او بار می‌شود.

پس بنابراین حدی که مترتب بر ارتداد است آن حدی است که در مقام اثبات باشد نه اینکه صرفاً یک شخصی که مرتد بشود [حد بر او بار بشود]. اگر یک شخصی مرتد بود در مقام ثبوت، زوج و زوجه احکام بر آنها بار می‌شود، این مسائل هست اما از نقطه نظر حکومتی، آن در وقتی است که به مقام اثبات می‌آید. مثل اینکه فرض بکنید کسی که شخصی را به قتل رسانده است، این حکم قتل و قصاص برای او ثبوتاً هست اما از نظر حکومتی این مترتب بر اثبات است. باید اثبات بشود تا اینکه حکومت این را به قتل برساند. اگر یک شخصی مال کسی را برده است، این بینة و بین الله سارق است اما از نظر حکومت وقتی حاکم قطع ید می‌کند که سرقت اثبات بشود. حالا فرض کنید اگر صاحب مال بداند که این شخص مال او را برده، حق دارد برود مالش را بگیرد گرچه حکومت نتواند این مطلب را اثبات بکند. یا اینکه فرض بکنید متداعین هر دو به محکمه مراجعه می‌کنند، یکی از متداعین بر دیگری دروغ بار می‌آورد و فلان، حالا این شخص می‌داند بینة و بین الله حق با او است اما حاکم شرعی در صورتی حکم می‌کند که از نقطه نظر اثبات برای این احد المتداعین حکم ثابت بشود.

پس بنابراین ما در مقام ارتداد دو حکم داریم:

یک حکم حاکم داریم

و یک حکمی که ثبوتاً متعلق بر ارتداد است.

بعضی احکام هست که ثبوتاً متعلق بر ارتداد است. بعضی احکام هست که بواسطه اثبات پیش حاکم، آن حکم می‌آید مانند قتل و امثال ذلک بالنسبه به کسی که این می‌داند که این مرتد است. کسی که می‌داند این مرتد است و عن عناد این مرتد شده، او می‌تواند این را به قتل برساند ولی حاکم نمی‌تواند این را به قتل برساند. وقتی که او این را به قتل برساند، حالا صحبت در این است که این شخص در

پیش حاکم باید بیاید [و ارتداد آن شخص را] ثابت بکند و آلا حاکم این را به قتل می‌رساند. پس بنابراین از نقطه نظر احکام اجتماعی ممکن است که حاکم در خیلی از اوقات دستش بسته باشد.

روایاتی که در اینجا هست و دلالت بر این مطلب می‌کند، یکی این روایت است:

بابُ حَکْمٍ مِنْ صَلیِّ لِلصَّنَمِ: مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ (شَیْخِ طَوْسِی) دَر تَهذِیْبِ، جلد ۱۰ صَفْحَةُ ۱۴۰ ...
عَلِیْهِ السَّلَامُ، إِنْ رَجَلِیْنِ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ کَانَ بِالْکُوفَةِ فَآتَى رَجُلًا امِیرَ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیَّهِ السَّلَامُ فَشَهِدَ أَنَّهُ
رَأَاهُمَا یَصِلِیَانِ لِلصَّنَمِ فَقَالَ لَهُ وَیَحْکُ لَعْلَهُ بَعْضٌ مِنْ تَشْبِهِ عَلِیْهِ فَأَرْسَلَ رَجُلًا فَنَظَرَ إِلَیْهِمَا وَهُمَا
یَصِلِیَانِ إِلَى الصَّنَمِ فَآتَى بِهِمَا فَقَالَ هُمَا ارْجِعَا وَابِیَا خَدَّ لِهَمَا فِی الْاَرْضِ خَدًّا فَأُجَّ نَارًا ...

این در اینجا معلوم می‌شود که این دو تا شخص در مقام اثبات آمدند دارند... و الا اگر این شخص می‌رفت در خانه‌اش نماز می‌خواند لَصْنَم، حق نداشت که این شخص بلند شود بیاید بگوید من دیدم این توی خانه‌اش دارد نماز می‌خواند [لِصْنَم]. این روایت دلالت می‌کند که این عمل امیرالمؤمنین در مقام اثبات بوده اما فرض بکنید روایاتی هم ما در این زمینه داریم که...، روایات خیلی زیاد است، تمام این روایاتی که من نگاه می‌کنم اینها همه دلالت می‌کند...، و من ردنا فهو کافرٌ باللَّهِ، یا المَقْرُّ بِهِمْ مُؤْمِنٌ وَ الْمُنْکَرُ لَهُمْ کَافِرٌ، مِنْ زَعْمِ أَنَّهُ یَعْرِفُ النَّبِیَّ وَ لَا یَعْرِفُ الْوَصِیَّ فَقَدْ کَفَرَ، روایاتش تمام در اینجا هست دیگر، من قال بالتناسخ فهو کافرٌ باللَّهِ، من قال بالتشبیه و الجبر فهو کافر و نحن منه بُرَاءٌ، الْقَائِلُ بِالْجِبْرِ کَافِرٌ وَ قَالَ... مُشْرِکُنَا کَافِرٌ، تمام اینها روایاتی است که اینها دلالت بر شرک و دلالت بر کفر می‌کند حالا البته در خود این روایات هم حرف و صحبت هست که من عرض می‌کنم چطور در این روایات این مسائل هست. روایات آنهایی هست که دلالت می‌کند که کافر آن کسی است که ضروری از ضروریات دین را [انکار کند، مثلاً] قائل به تشبیه باشد برای خدا یا قائل به تجسیم باشد یا اینکه قائل به تناسخ باشد یا اینکه فرض کنید مانند نصاری و امثال ذلک، در این گونه موارد روایاتی که در اینجا هست، اینها دلالت بر حکم قتل و امثال ذلک نسبت به اینها را نمی‌کند بلکه در این موارد باید صرفاً همان حکم به کفر را انجام داد اما آنچه که در مقام، مقام اثبات هست آن مقام اثبات همانی است که این مطلب را در اینجا ثابت می‌کند که بایستی اینها را به قتل رساند. ولی روایاتی که در اینجا هست، در این روایات فقط حکم به شرک و حکم به کفر را می‌کند اما این که حالا کسی که مشرک است یا این که کافر هست باید مقتول بشود و اعدام بشود این روایات این مطالب را در اینجا بیان نکرده.

آن روایاتی که در مقام حدّ هست آن روایاتی است که مربوط به مرتدّ است نه روایاتی که مربوط

به مشرک هست. این یک.

مرتد هم آن مرتدی است که در مقام عناد و در مقام اثبات باشد. این مرتد، [حکمش] اعدام است اما اگر مرتدی بود که در مقام اثبات نبود، پیش خودش در منزل خودش معاند است و به کسی هم نمی‌گوید، حرفی هم نمی‌زند و کاری هم انجام نمی‌دهد، این در مقام اثبات اگر نباشد، بنابراین ما از روایات استفاده‌ی حد را برای او نمی‌کنیم. این هم یک مطلب.

مطلب دیگری که در اینجا باید ملاحظه بشود این است که بسیاری از روایاتی که این روایات در مقام شرک و در مقام کفر افراد نسبت به مخالفین بالعقیده مانند قائلین به تناسخ و تشبیه و اینها گفته‌اند، روایات در اینجا نیامده یک کفر ظاهر و یک شرک ظاهر جلّی را بخواهد بیان کند. طرز تفکر و نحوه تفکر را دارد بیان می‌کند نه اینکه واقعاً فرض بکنید که بیاید بگوید این کافر است و چون کافر است از حدود اسلام می‌آید بیرون و باید بر آنها حد جاری کرد یا اینکه آنها را از ذمه اسلام بیرون کرد بلکه در اینجا روایات مثل سایر روایاتی است که دارد: ان الشرک اخفی من اللیلة السوداء...، النملة السوداء یمشی فی الحجر الاسود یمشی فی اللیلة المظلم السوداء، مثل این، به این کیفیت، شرک را به معنای عدم انطباق حکم و عدم انطباق اعتقاد صحیح با اعتقاد توحیدی در اینجا می‌داند و الا اگر شما بخواهید [قائل به] این مطلب را مشرک بدانید همه مردم مشرک هستند! از تمام این آخوندها گرفته تا...! تمام اینها قائل به بینونتین هستند، تمام اینها قائل به افتراق بین خلق و خالق هستند، تمام اینها قائل به افتراق بین واجب و بین ممکن هستند، خب این چیه؟ خب این کفر است دیگر، شرک است دیگر در حالتی که مسئله این طور نیست. تازه آنها ما را مشرک می‌دانند و می‌گویند که قائلین به وحدت وجود، اینها مشرک هستند و کافر هستند و نجس هستند در حالی که خب این مسأله، مسئله‌ای نیست که حالا فرض بکنید که...، اقلّاً انصاف هم خوب چیزی است، ما نمی‌گوییم شما نجس و کافر هستید، این را شما دارید می‌گویید! شما [که در واقع] مشرک هستید و قائل به بینونیت بین خلق و خالق هستید و این حرف شما از هر شرکی بدتر است، ما شما را طاهر می‌دانیم، حالا ما که به اصل و حقیقت توحید معتقد هستیم اینها ما را نجس می‌دانند! این دیگر خیلی واقعاً [عالی است!] بایستی خدا به آنها انصاف بدهد دیگر.

پس بنابراین در قائلین به تناسخ و تشبیه و جبر و اینها، شما بلند بشوید یکی یکی در خانه آنها را بنزید ببینید آقا تمام افرادی که آمدند راجع به قضیه جبر و قضا و قدر و اینها کتاب نوشته‌اند اینها یا مفوضه شدند یا جبریه شدند! همه اینها! آنهايي هم که نیستند بروید کتابهایشان را نگاه کنید. فرض

کنید که همین ها که الان توی مدرسه دارند راه می روند، پیرمردهایشان، بگویند آقا کیفیت اختیار و قدرت انسان و ارتباط قدرت و اختیار انسان با پروردگار چیه؟ می گوید خداوند به انسان قدرت عطا کرده، بر اساس آن قدرت...، اگر به او بگویی آقا این قدرت عین قدرت او است؟ می گوید نه خیر، او قدرت را به ما داده خودش نشسته کنار! این چیه؟ این خب مفوضه است دیگر! امام رضا علیه السلام هم می گوید مفوضه مشرک و کافر هستند. پس بنابراین اینکه امام علیه السلام می فرماید مفوضه مشرک است، مجبره مشرک است، مشبهه...، این نه به معنای شرک اصطلاحی به یک عابد صنم و اوثنان و اینها هست، بلکه اینها از باب این است که این تفکر و این نحوه تفکر از نقطه نظر جهل، این منطبق با واقع نیست اما نه اینکه این واقعاً در مقام شرک اصطلاحی و امثال ذلک است و بر یک همچنین شرکی حدّ و احکام مربوط به ارتداد و احکام مربوط به شرک، تعلق نمی گیرد. این هم مسأله بسیار مهمی است.

پس بنابراین ماحصل بحث ما در باب ارتداد و در این قاعده این شد که:

اولاً؛ بر مشرک و کافر، حدّ قتل و اعدام تعلق نمی گیرد. این یک.

دوّم؛ اینکه مرتد اگر در مقام ثبوت مرتد باشد حکم قتل از نظر حاکم به او تعلق نمی گیرد. این

دو.

[سوم؛ اگر] مرتد در مقام اثبات و عناد باشد، از نقطه نظر اهانت به اسلام و افشای این مسأله و افساد نسبت به این مطلب، از این نقطه نظر روایاتی که مربوط به قتل است همین طور راجع به این می آید. این هم مطلب سوم.

مطلب چهارم اینکه ابراز نظر مخالف، در صورتی که همراه با عناد نباشد، در حکومت اسلامی جایز است بلکه واجب است و ما این را در زمان خود ائمه علیهم السلام می دیدیم و نه تنها آنها منع نمی کردند بلکه آنها با آغوش باز، این ابراز نظر مخالف را می پذیرفتند.

مسأله دیگر در اینجا این که ابراز نظر مخالف در صورتی که حتی مخالف با ضروریات باشد اگر از روی جهل و عدم غرض و عدم عناد باشد، این موجب ارتداد نخواهد شد ولو اینکه آن شخص باقی باشد بر آن مسلک خلاف. در اینجا حکم مرتد بر او صدق نکرده است بلکه مرتد در صورتی صدق می کند که این شخص عن علم از حکم اولیّه اسلام برگردد و متبدل به یکی از ادیان دیگر بشود. اما اگر شخصی از روی جهل، از روی تربیت غیر صحیح، از روی شبهه و از روی خطا، منکر ضروری از ضروریات دین شد، حکم مرتد بر او بار نمی شود.

خب مباحث مرتد در اینجا دیگر به اتمام رسید. البته راجع به این قضیه من قصد دارم که یک

فرصتی پیدا بشود که این مباحثی که از این به بعد می‌آید: یکی بحث ارتداد بود، ان شاء الله بعد از این ما یک بحث دومی را که شروع می‌کنیم بحث بلوغ است که بسیار مسأله مهمی است. بلوغ در رجال و بلوغ در نساء. این هم خیلی بحث مهمی است. مسأله دیگری که ان شاء الله بعداً شروع می‌کنیم بحث نجاست کافر هست که نجاست کافر، نجاست ذاتی هست یا نه؟ و بحثهای دیگری که شروع می‌کنیم، اینها را به واسطه اهمیتش، بعضی‌ها اصرار بر نشرش را دارند. امهات این مباحث را که ما در جلسه درسمان مطرح می‌کنیم یک ضمائم هم دارد که آن ضمائم، من نوشته‌هایی هم دارم از آنها، منتهی خوب چون دیگر بحث از جهت درسی بیرون می‌آید و مطالب متفرقه در آن مطرح می‌شود، آنها را نگفته‌ام، استناد به کلمات بزرگان، استناد به کلمات قوم، استناد به افراد در دنیا، صاحب مکاتب مختلف و...، اینها باید باشد البته حتی المقدور، و مسائل مختلفی که مطرح می‌شود، اگر خلاصه موقعیتی پیدا بشود ان شاء الله قصد داریم که اینها را [منتشر] کنیم چون اینها مسائل بسیار مهم و عام‌البلوایی هست.

اللهم صل على محمد و آل محمد